

منتظری، "پدر حقوق بشر" یا طراح ولایت فقیه؟

اشرف دهقانی

حسینعلی منتظری* که به عنوان قدرتمندترین فرد پس از خمینی نقش برجسته ای در بنیان گذاشتن جمهوری اسلامی و تحکیم پایه های این رژیم در ایران داشت در شرایطی درگذشت که مدتی بود در صف اپوزیسیون خودی (درون حکومتی) قرار گرفته و اخیراً نیز از موضع دفاع از کلیت رژیم جمهوری اسلامی، برعلیه جناح غالب در این رژیم و سرکوب توده های بپا خاسته ما توسط حکومت وقت که اتفاقاً یاد آور سرکوب های وحشیانه دهه 60 یعنی زمانی است که خود وی در اوج قدرت بسر می برد و یکی از سکانداران امور بود، به صدور بیانیه های اعتراضی پرداخت.

واقعیت این است که دعوای منتظری با جناح غالب در حکومت یک دعوای خانوادگی بود. یعنی او نه تنها همانند اکثریت عظیم توده های تحت ستم ما خواهان نابودی رژیم جمهوری اسلامی و روی کار آمدن رژیمی واقعاً مردمی نبود بلکه درست از زاویه حفظ همین رژیم ضد خلقی، مخالف سیاست های برخی از جناح های آن بود. اما در هر حال، موضع گیری های او بر علیه خامنه ای و احمدی نژاد و بطور کلی قرار گرفتن وی در اپوزیسیون (هرچند اپوزیسیون خودی)، منتظری را در وضعیت و موقعیت خاصی قرار داد، تا آنجا که مراسم خاکسپاری او در قم به صحنه تظاهرات توده ای برعلیه حکومت تبدیل شد و در بعضی شهر ها نیز، به خصوص با توجه به فرا رسیدن ماه محرم، تحت نام او تظاهراتی برپا گردید. در این تجمعات، عمدتاً برعلیه خامنه ای شعار داده می شود که بی هیچ تردیدی تندتر از شعارهایی است که مردم در دوره شاه برعلیه او و رژیم سلطنتی اش می دادند. شعارهایی نظیر: "ما دلیل شورشیم، دیکتاتور را می کشیم. خامنه ای قاتله ولایتش باطله، محرم ماه خون است سید علی سرنگون است".

در واقعیت امر منتظری هر که بود در تصور توده های تظاهر کننده که به بهانه مرگ او به خیابان آمده اند کسی است که در پشت نام او می توان برعلیه سیستم ظالمانه موجود و دیکتاتوری حاکم مبارزه کرد. بنابراین تا آنجا که به شرکت این توده ها در مراسم های مربوط به درگذشت منتظری مربوط است و یا موضوع به دانشجویانی بر می گردد که در فضای سیاسی موجود تازه امکان ابراز مخالفت با سلطه ننگین سی ساله جمهوری اسلامی را یافته و به تازگی با مسایل سیاسی آشنائی پیدا می کنند، کاملاً قابل فهم است که آنها از فرصت بوجود آمده برای مبارزه برعلیه سلطه دشمنان خود که امروز با سکانداری خامنه ای و احمدی نژاد برای آنها شناخته می شود، سود می جویند. شکی نیست که باید کوشید این مبارزه شجاعانه مردم برعلیه دیکتاتوری حاکم و دیکتاتور "معظم" کنونی یعنی خامنه ای را به جهتی انقلابی یعنی بر علیه کلیت رژیم با هر جناح و دسته آن سوق داده و تقویت نمود. اما ما امروز

شاهدیم که تمامی محافل ضد خلقی از نیروهای شناخته شده امپریالیستی گرفته تا اصلاح طلبان در ایران و خارج از کشور و چاکران سینه چاکشان چون اکثریتی ها با زعامت فرخ نگهدار، تا بعضی نیروهای همیشه سازشکار، دست در دست هم نهاده و می کوشند از منتظری، فهرمانی شجاع و آزادیخواه در ذهن مردم بوجود آورند. آنها در گزافه گوئی های تبلیغاتی شان واقعیت منتظری را چنان وارونه جلوه می دهند که حالا دیگر از وی به عنوان "یک شخصیت ملی"، "طرفدار عدالت"، "حساس نسبت به رنج انسان ها" و یا مضحک تر از همه "پدر حقوق بشر ایران" نام می برند.

بر اساس واقعیت فوق الذکر اکنون در مقابل همه نیروهای واقعاً آزادیخواه که برای سعادت توده های تحت ستم ایران و دستیابی آنها به مطالبات برحقشان تلاش می کنند، این سوال قرار دارد که در چنین شرایطی چه باید کرد. آیا بازگوئی حقایق به مردم در مورد منتظری و مقابله با تبلیغات بدخواهان و نیروهای ضد خلقی در حال حاضر امری لازم می باشد و یا آنطور که برخی می اندیشند مصلحت آن است که فعلاً در این مورد سکوت اختیار شود تا مبادا تأثیری منفی بر مبارزات مردم گذاشته شود؟! در پاسخ به نظر می رسد که تنها یاد آوری تبلیغات رسانه های امپریالیستی در سال 1357 که خمینی دیو صفت را فرشته رحمت در ذهن مردم جلوه دادند، کافی باشد تا کسانی که قلبشان برای مردم خویش می تپد اسیر مصلحت طلبی های غیر مجاز نشده و بکوشند با ذکر واقعیات، مردم را از زیر بار تبلیغات ریاکارانه افراد و رسانه هائی که مرگ منتظری را بهانه ای برای اشاعه نظرات رفرمیستی خود قرار داده اند، بیرون بکشند.

درعین حال بسیار مهم است که منظور و هدف از ارائه اطلاعات غیر واقعی به نفع منتظری برای مردم مبارز ما آشکار شود و آنها بدانند که دشمنان و بدخواهان با این کارها قصد تحمیق مردم را دارند. آنها با مخدوش کردن حقایق، تماماً می کوشند از رادیکالیزه شدن هر چه بیشتر جنبش توده ها جلوگیری نمایند تا مبادا این جنبش در مسیری انقلابی که نابودی سیستم سرمایه داری حاکم بر ایران در چشم انداز آن قرار دارد، پیش برود. تبلیغاتی اینچنینی در مقطع سال 57 نیز البته در شکل و شمایلی دیگر صورت می گرفت تا از قدرت گیری نیروهای انقلابی یعنی مدافعین واقعی توده های ستمدیده ایران پس از سقوط رژیم شاه جلوگیری کنند. به همین دلیل امروز با آموختن از تجارب گذشته نباید اجازه داد که فریبکاران در پوشش مخالفت با خامنه ای و احمدی نژاد و ایجاد جوی به نفع منتظری به مثابه کسی که خواهان حفظ رژیم جمهوری اسلامی بدون ولایت فقیهی خامنه ای بود، مبارزات مردم ما را از مسیر واقعی خود که سرنوشتی جمهوری اسلامی اولین گام آن می باشد، منحرف نموده و سیستم اقتصادی-اجتماعی ظالمانه حاکم بر جامعه ایران را در نهایت در شکل و شمایلی دیگر (مثلاً با حفظ جمهوری اسلامی و حداکثر تعویض خامنه ای با یک ولی فقیه دیگر در این رژیم)، تداوم بخشند. وظیفه انقلابی به ما حکم می کند که با در اختیار گذاشتن اطلاعات درست در اختیار مردم و آشکار ساختن حقایق، کمک کنیم تا جنبش کنونی با شفافیت و به نفع اکثریت توده های تحت ستم ما به پیش برود. اطلاعات زیر در مورد منتظری درست به منظور فوق ارائه می شود تا جوانان ما بدانند که این مرد روحانی رژیم جمهوری اسلامی، **در طی سی سال اخیر چه اثری در زندگی دیگران داشت و عملکردهایش موجب چه سرنوشتی برای همه ما، مردم ایران بوده است!**

منتظری حتی قبل از این که امریکا و دیگر قدرت های خارجی در سال 57 برای به شکست کشاندن مبارزات انقلابی مردم، خمینی را به جای شاه به مردم ایران قالب کنند، یکی از افراد مورد اطمینان خمینی بود. این هم پیمانی به حدی بود که خمینی در همان ابتدای به قدرت رسیدنش، او را " ثمره عمر" خود خواند، و بعد در سال 1364 منتظری رسماً جانشین خمینی اعلام شد. سال 1364، خود مبداء تاریخی خاصی در جمهوری اسلامی است. سالی است که همه گردانندگان این رژیم و قدرت های خارجی پشتیبانانشان، با احساس رضایت، از " تثبیت" کامل جمهوری اسلامی در ایران سخن می گفتند، چرا که احساس می کردند که "ثمره عمر" هفت ساله جمهوری اسلامی در حد کمال به بار نشسته و این رژیم قادر شده رونای مطلوب خود- که ظالمانه ترین قوانین بر علیه زنان، قوانین قصاص، سنگسار و غیره از نمودهای آن می باشند- را البته پس از خونریزی های فراوان و کشتارهای فجیع و ارتکاب به وحشیانه ترین اعمال در زندان ها در حق زندانیان سیاسی (که اتفاقاً منتظری به اعتراف خودش در جریان جزئیات آنها بود) را به مردم تحمیل نموده و در جامعه جا بیاندازد. اما بدون درنگ بیشتر روی سال 1364 که اوج قدرت منتظری هم در همان زمان بود، به نظر می رسد که تنها ذکر بعضی وقایع دو مقطع مهم از عمر رژیم ضد خلقی و جنایتکار جمهوری اسلامی، برای شناخت منتظری کافی باشد: مقطع بین سالهای 57 تا 60 و مقطع بین سالهای 67 تا 60.

البته امروز، رخدادهای دو مقطع فوق ممکن است برای جوانان و نوجوانان ما که بعضی حتی در این دوره متولد هم نشده بودند، صرفاً تاریخی از یک گذشته جلوه کند که گویا می توان آن ها را به فراموشی سپرد و از آنها گذشت. اما واقعیت این است که جامعه ایران در این دوره حوادثی بسیار تلخ، بسیار وحشتناک، بسیار مصیبت بار و دهشتناکی را از سر گذرانده است که نه فقط داغها و آثار آن هنوز از تن و جان کسانی که آن دوره را از سر گذرانده و زنده مانده اند پاک نشده بلکه بنیان همه نکبت ها و کثافتی که نسل جوان امروز از جمله برای روبیدن و از بین بردن آنها بپا خاسته اند، درست در این دوره در جامعه ما پایه گذاری شده و سرنوشت چند نسل و از جمله خود نسل جوان کنونی را رقم زده است. بنابراین، واضح است که نمی توان با به فراموشی سپردن آن دوره و عدم درس گیری از تحارب گذشته، کار مبارزاتی کنونی را به ثمر رساند. بگذار رسانه های امپریالیستی نظیر سی ان ان، منتظری را که خود یکی از بانیان اصلی زن ستیزی در جمهوری اسلامی بود، بدروغ، حتی مدافع حقوق زنان جا بزنند تا به این ترتیب جوانان ما را پشت نام او بسیج کنند و مانع از آن شوند که آنها به دنبال راه انقلابی خویش رفته و به کاری بر ثمر و کارستان دست یازند. اما این تلاش های ریاکارانه بالکل قادر به لاپوشانی حقایق نیستند.

منتظری در طی سال های 1360-1357

در سالهای بین 57 تا 60 برای خمینی و منتظری و دیگر اعوان و انصارشان که با سقوط شاه تازه به قدرت سیاسی دست یافته بودند، جا انداختن حکومت خویش با استفاده از فریب توده ها اصلی ترین مسأله بود. در این دوره که علیرغم روی کار آمدن خمینی، انقلاب مردم هنوز از پای نیافتاده و مبارزات توده های تحت ستم برای کسب مطالباتشان با شدت ادامه داشت، این خطر، منتظری و دیگر سران جمهوری اسلامی را تهدید می کرد که نتوانند از پس امور بر آمده و بر آن مسلط شوند. در این زمان آنها هنوز در موقعیتی نبودند که بتوانند چهره واقعی خود را برای مردم آشکار سازند. در نتیجه از یک طرف، تداوم فریب توده ها با دادن وعده و وعید به آنها و از طرف دیگر، سرکوب خونین آشکار مردم در مناطقی که توده ها با غلبه بر نیروهای شاه دست اندر کار ساختن نظم انقلابی نوینی برای خویش بودند (نظیر کردستان و ترکمن صحرا)، در دستور کار این تازه به قدرت رسیده ها قرار گرفت. مواردی برجسته از

اقدامات صورت گرفته در این دوره از طرف سران رژیم- که منتظری یکی از آنها و برجسته ترینشان بود- به قرار زیر است:

1- اعزام ارتش به کردستان و کشتار فجیع خلق کرد تنها یک ماه پس از سقوط شاه. به دنبال این حمله، خمینی و دومین مرد قدرتمند رژیم یعنی منتظری و یارانشان به خاطر جا انداختن حکومت خود(یا به زبانی دیگر نشانیدن مردم سر همان جایی که در دوره قدرتمداری شاه در آن قرار داشتند)، نه تنها خلخالی را با اختیارات کامل جهت خاموش کردن مبارزات عادلانه مردم رنجدیده کردستان به آنجا گسیل کردند (و او در آنجا مرتکب بی شرمانه ترین جنایات درحق خلق کرد شد)، بلکه ارتش و سپاه پاسداران تحت حکومت آنها تا سال 67 به طور مرتب با یورش به کردستان و بمباران روستاها ها مردم را به خاک و خون کشیدند.

2- اعزام نیروی مسلح به ترکمن صحرا و سرکوب خونین روستائیان دلاوری که با ایجاد شورا و به مالکیت خویش در آوردن زمین ها، در صدد ایجاد نظم اقتصادی - اجتماعی جدیدی به نفع خود و به ضرر زمینداران بزرگ شده بودند.

3- تازه به قدرت رسیده ها که منتظری یکی از پر قدرت ترین آنها بود همچنین برای جا انداختن حکومت خود لازم دیدند که خلق عرب را در خوزستان که برای تحقق خواسته های برحق و عادلانه شان در صحنه مبارزه بودند، قلع و قمع کرده و به کشتار آنها بپردازند.

4- دومین فرد با قدرت جمهوری اسلامی، همچنین به نوبه خود (درکنار دیگر سران رژیم) مسئول فجایعی است که این رژیم در اردیبهشت سال 59 در دانشگاه ها بوجود آورد و تحت عنوان "انقلاب فرهنگی" خون بسیاری از دانشجویان را در دانشگاه های سراسر کشور و به خصوص در اهواز بر زمین ریخت.

این موارد البته تنها نمونه هایی است که "هزینه" شده اند تا خمینی و منتظری و خامنه ای و رفسنجانی و کروبی و موسوی و غیره بتوانند قدرت حکومتی تازه به کف آمده خویش را حفظ کنند. اما نمونه دیگری هم در اینجا قابل ذکر است که **علیرغم ظاهر غیر خونین اش، موجد خونین ترین و مصیبت بار ترین شرایط برای مردم ما تا به امروز بوده است که اتفاقاً منتظری دخالت مستقیم در آن داشت.** شرح آن را در شماره 5 ببینید.

5- مردم مبارز ایران که با قدرت مبارزه خود، رژیم شاه و قانون اساسی سلطنتی را به زباله دان تاریخ افکندند، پس از قیام شکوهمند بهمن، خواهان برپائی یک **مجلس موسسان** بودند تا با حضور نمایندگان همه اقشار و طبقات جامعه، قانون اساسی جدیدی را تدوین نماید. اما خمینی و منتظری و دیگر سران رژیم که منافعشان در ضدیت با منافع مردم ایران قرار داشت به این امر گردن نهاده و با اعمال دیکتاتوری و محروم کردن توده ها از حقوقشان، در عوض مجلسی مرکب از خودی های خود تحت عنوان **مجلس خیرگان** را بوجود آوردند. منتظری، شخصاً **رئیس** چنین مجلسی شد و هم او بود که با طراحی "اصل ولایت فقیه"، به دیکتاتوری

عنان گسیخته برعلیه منافع کارگران و زحمتکشان و همه توده های تحت ستم ایران که با وجود سیستم سرمایه داری وابسته در جامعه ما الزام آور است، صورت قانونی داد. اگر شاه به طور غیر قانونی دیکتاتوری می کرد حال منتظری با گنجاندن اصل ولایت فقیه در قانون اساسی، دیکتاتوری را در ایران به امری قانونی تبدیل ساخت تا از طریق ولی فقیه بر علیه توده ها اعمال شود. به طور کلی مجلس خبرگان با ریاست منتظری طرح قانون اساسی کنونی جمهوری اسلامی را تصویب نمود، قانونی که حتی از قانون اساسی دوره شاه نیز ارتجاعی تر است. مصائب بی شمار ناشی از این قانون در عمل، یعنی در زندگی مردم ایران بر کسی پوشیده نیست. این قانون دست پخت مجلس خبرگان تحت ریاست وی، تنها یک قلم ظاهراً غیر خونین از اقدامات مستقیم منتظری برعلیه منافع توده های ما می باشد.

منتظری در طی سال های 1368-1360

سال 1360 با حمله سراسری بسیار وحشیانه و بسیار خونین جمهوری اسلامی به مردم مبارز ما در سراسر ایران رقم خورد. تازه به قدرت رسیده ها، در این سال و سال های بعد تا زمانی که بتوانند حاکمیت جمهوری اسلامی خویش را کاملاً در جامعه تحکیم نمایند، عزم جزم کرده بودند که انقلاب توده های مبارز ایران بر علیه نظام اقتصادی-سیاسی حاکم را کاملاً سرکوب نمایند. به این منظور بود که آنها بی رحمی ها، شقاوت ها و جنایت هائی در این دوره در حق مردم ما مرتکب شدند که زبان از توصیف آنها عاجز است. شاید بعضی شعرهائی که در این دوره سروده شده اند بتوانند توصیف گر گوشه کوچکی از آن خشونت ها و اعمال قدرت ها، از آن وحشتها، کشتارها و گورستانهائی باشند که "چندان بی مرز شیار کردند که بازماندگان را هنوز از چشم خونابه روان است". دهه 60 در تاریخ معاصر ایران یکی از سیاه ترین دوره هاست، دوره ای که متأسفانه توده های خلق غافلگیر شده و امکان دفاع از خود در مقابل حملات وحشیانه رژیم را نیافتند. این دوره درست همان دوره ای است که منتظری به خاطر "لیاقت"ها و سیاست های "مدرانه" ای که برای پیشبرد مقاصد جمهوری اسلامی از خود نشان می داد، یکی از قدرتمندترین افراد حکومت بود. بی دلیل نبود که وی در سال 1364 از طرف یکی از نهادهای مهم رژیم که از آن به عنوان مجلس خبرگان رهبری اسم برده می شود، به عنوان "رهبر آینده" بعد از مرگ خمینی برگزیده شد.

در اینجا فرصت نیست به همه مسایل مربوط به منتظری پرداخته شود. تنها در آخر در شرایطی که مردم ما امروز در تظاهرات خود برعلیه عملکردهای رژیم در لبنان و غزه شعار می دهند، لازم است یاد آوری کرد که پایه گذار "نهضت های اسلامی" و تقویت مادی و معنوی ارتجاع در راستای "صدور انقلاب اسلامی" در اقصی نقاط جهان هم شخص منتظری بود. او خود در این زمینه نوشته است: "مؤسس نهضت های اسلامی در ایران یعنی تبلیغ انقلاب اسلامی در جهان و تقویت نیروهای انقلابی {بخوان ارتجاعی} در کشورها، شخص من و مرحوم محمد منتظری بودیم" (نقل از خاطرات منتظری، پیوست شماره 143).

حکومتی که منتظری یکی از گردانندگان اصلی اش بود تا سال 68 (سالی که رقبای منتظری، خامنه ای و رفسنجانی بر او غالب آمده و وی رسماً از کارها کنار گذاشته شد) تنها مرتکب این جنایت نشد که "مردان و زنان بی دفاع را مورد ضرب و شتم و سرکوب قرار داد و عده زیادی را بازداشت و گروهی را در خیابان ها و عده ای را در زندان های مخوف به شهادت رساند". نه، این حملات که منتظری قبل از مرگش بر علیه خامنه ای در دعوی "خانوداگی" اش با او در ارتباط با سرکوب های اخیر مطرح کرد، به هیچوجه نه گویای

کشتارهای خیابانی دوره خود او در دهه 60 است و نه توصیف گر زندان های مخوف آنان در این دهه می باشد. چرا که در زمانی که خود منتظری در قدرت بود عوامل اجرائی تحت فرمان وی در کوچه ها و خیابان ها برای ایجاد رعب و وحشت در مردم و مستولی کردن شرایط اختناق سیاه در جامعه، مرتکب هر جنایتی در حق مردم می شدند، به خصوص با کوبیدن پونز به پیشانی زنها، تیغ زدن به لبها و اسید پاشی برویشان، با توجیه "امر به معروف و نهی از منکر"، حجاب مورد نظر جمهوری اسلامی و شخص منتظری را به زنان تحمیل می نمودند. بلی در همان زمان که منتظری در قدرت بود، درست تحت حکومت او و همپالگی های جنایتکارش بود که اعمالی نظیر شلاق زدن، چشم در آوردن، قطع دست، گردن زدن، سنگسار و دیگر اعمال شدیداً وحشیانه و ارتجاعی را در جامعه رواج دادند تا بتوانند جهت خدمت به منافع قدرت های خارجی و سرمایه داران ایران، نظم ارتجاعی رژیم جمهوری اسلامی خود را در جامعه برقرار و به مردم تحمیل کنند. کسانی که امروز علیرغم آگاهی به همه این واقعیات، از به اصطلاح حساسیت منتظری نسبت به رنج انسان ها صحبت می کنند و پدر حقوق بشرش می خوانند، نشان می دهند که نه درکی از حقوق بشر دارند و نه قادرند ذره ای حداقل درد و رنج انسان هائی را حس و درک کنند که از دولت سر حاکمینی چون منتظری تحت آن اعمال وحشیانه قرار گرفته و می گیرند.

کسانی که امروز اطلاعات نادرست به نفع منتظری منتشر می کنند، علیرغم آگاهی به واقعیت های آشکار فوق الذکر (آشکار برای نسلی که با زخم های عمیق قلبشان هنوز زنده اند)، می کوشند منتظری را آنچه نبود به مردم کنونی ایران معرفی کنند و منتظری را برای نسل جوان کنونی (که بدلیل دیکتاتوری "ولایت مطلقه فقیه" حاکم بر جامعه ایران، اطلاعی از چنان واقعیت هائی ندارد)، روحانی حساس نسبت به انسانیت، مهربان و یا طرفدار زندانی سیاسی جا بزنند. در حالی که واقعیت چنین نیست و گویندگان آن سخنان تنها خاک به چشم توده ها می پاشند و بروی حقیقت تف می اندازند. در واقعیت امر حتی مواردی بوده است که خمینی خواهان "احتیاط" در مجازات "شخص مفسد" بوده در حالی که منتظری "احتیاط" را جایز ندانسته و قتل او را "جایز" می دانسته است. در کتاب خاطرات خود وی در پیوست شماره 76 چنین آمده است: "ارجاع حکم مفسد فی الارض به نظر معظم له، مورخه 66/5/9"

حضرت آیت الله العظمی امام خمینی دام عزه، اعدام شخص مفسد که در نظر مبارک مورد احتیاط است به نظر آیت الله منتظری جایز است، و این مسأله در محاکم قضائی مورد احتیاج است. اگر اجازه می فرمایید طبق نظر ایشان عمل شود. ادام الله عمر کم الشریف.

عبدالکریم موسوی اردبیلی

پاسخ خمینی به این موضوع چنین بود: " مجازید طبق نظر شریف ایشان عمل نمایید."

بلی، کسانی که در شرایط مبارزاتی کنونی برای جلوگیری از رشد هر چه بیشتر رادیکالیسم در مبارزات جاری، دروغ در میان مردم پخش می کنند و منتظری را طرفدار مردم معرفی می کنند، از جمله از او نقل می کنند که گفته است: " اگر یک نفر بی گناه در این جمهوری اسلامی کشته شود، من هم مسئولم". عجبا! آیا واقعاً اگر از منتظری پرسیده می شد که آن زنان و مردان و کودکان در روستاهای کردنشین قارنا، هندرقاش و غیره از نظر وی چه گناهی مرتکب شده بودند و "گناه" عزیزان ما در اقصی نقاط کشور چه بود که حیره خواران رژیم می که او مدافع و یکی از حافظینش بود، آنها را درخون خود غلطانند، جوابی به این سؤال داشت؟ زمانی بود که گردانندگان جمهوری اسلامی برای ایجاد رعب و وحشت و زهر چشم گرفتن از مردم، جنایات خود در زندان ها را در روزنامه هایشان درج نموده و هر روز در

لیست بلند بالائی نام زندانیان سیاسی اعدام شده را اعلام می کردند! آیا در آن لیست ها و در میان انبوه به خون خفتگان مردم ایران در دهه 60، از نظر منتظری "یک نفر بی گناه" وجود نداشت و عزیزان ما همه "با گناه" و مستحق چنان مرگ های دردناکی بودند؟ اگر منتظری حقیقتاً خود را مسئول کشته شدن بی گناهان در رژیم جمهوری اسلامی می دانست، آیا هرگز حاضر بود و تا آخر عمر حاضر شد که مسئولیت کشتارهای خونین در کردستان، ترکمن صحرا، در دانشگاه ها و... بالاخره کشتارهای فجیع دهه 60 را بپذیرد!؟

کسانی که از رشد آگاهی مردم و دست یابی آنان به حقیقت بیمناکند، و می دانند که این امر در خدمت رادیکالیزه شدن جنبش قرار دارد، برای گمراه ساختن مردم مطرح می کنند که منتظری دارای کاراکتر و خصلتی متفاوت از فلان جنایتکار در جمهوری اسلامی بود. در پاسخ باید گفت بلی، منتظری علیرغم داشتن اشتراک در همه تفکرات و معیارهای ارتجاعی با خمینی و دیگر سران جمهوری اسلامی، کاراکتر و خصلت خاص خود را داشت که مسلماً با این یا آن فرد در حکومت متفاوت بود. اصولاً بر حسب همین تفاوت در کاراکترهاست که انسانها برای پیشبرد یک سیستم، نقش های متفاوتی به عهده می گیرند. در سیستم حکومتی جمهوری اسلامی هم اگر مثلاً در اوایل دهه 60، کسی چون موسوی تبریزی، یکی از همپالگی های منتظری، در نقش دادستان ظاهر شده و برای پیشبرد مقاصد ضد خلقی جمهوری اسلامی آشکارا از قتل و کشتار عزیزان مردم سخن می گفت، خود وی نقش مقابل او را در آن سیستم حکومتی ایفاء می نمود. در آن سالهای خونین و مصیبت بار برای مردم ما، روزنامه ها مرتب سخنان منتظری را در این یا آن دیدارهای رسمی اش که بر مبنای وظایف دولتی اش انجام می داد، منتشر می کردند که تم و محتوای اصلی آنها دعوت مردم به تبعیت از "نظام" و پیروی از خمینی بود. در حقیقت، هم منتظری و هم موسوی تبریزی، هر دو آگاهانه ولی در نقش های متفاوت به حفظ و بقای یک سیستم حکومتی وحشی و جنایت کار خدمت می کردند. یکی با وقاحت تمام اعلام می کرد که جلاد است و دیگری که کاراکتر و خصلتی متفاوت از او داشت، با پنبه سر می برید و مردم را به تمکین و تسلیم در مقابل جلاد و نظام جلادان فرا می خواند.

در اینجا سه مورد از برخوردهای منتظری که مورد تکیه مداحان وی قرار دارد را مورد بررسی قرار دهیم.

1- از سال 1363 که وزارت اطلاعات بنا نهاده شد، با سرمدمداری منتظری، در سیاست زندانها تغییراتی بوجود آمد. این امر و همچنین فرستادن هیأت هایی به زندان و بعد به اصطلاح "عفو" بعضی از زندانیان سیاسی، بعدها که منتظری از امور دولتی کنار گذاشته شد، به مستمسکی در دست بدخواهان و گاه دوستان نادان مردم برای وارونه جلوه دادن واقعیات آن دوره تبدیل شد. در حالی که اولاً با قدرت گیری جناح منتظری در زندان ها، زندانیان سیاسی در شکل دیگری همچنان شدیداً تحت فشار و آزار و اذیت قرار گرفتند؛ ثانیاً برای هر انسان با حداقل آگاهی روشن است که جمهوری اسلامی همانطور که برای پیشبرد مقاصد ضد خلقی خویش در شرایط معینی به لاجوردی احتیاج داشت و وظایفی را به وی محول کرده بود، برای پیش برد همان مقاصد برعلیه توده های مردم، در شرایط معین دیگری وظایف دیگری را به منتظری سپرده بود. مثلاً "عفو" برخی از زندانیان، سیاست کل رژیم جمهوری اسلامی پس از یک دوره قتل و خونریزی در زندان ها بود که وظیفه اجرای آن به منتظری سپرده شد- نه این که منتظری بنا به تمایلات فردی اش به چنین کاری مبادرت کرده باشد. جالب است بدانیم که **این وظیفه مستقیماً از طرف امام جلادان یعنی خمینی به منتظری واگذار گردیده بود!** در کتاب خاطرات منتظری، این موضوع طی نامه ای از طرف وی به خمینی، کاملاً

بروشنی مطرح شده. در آنجا آمده است: "مسأله زندانها و عفو برای من جز گرفتاری و خرد کردن اعصاب چیزی نداشت منتها تکلیف شرعی بود و من در حضور فرزند جنابعالی با شما شرط کردم که دخالت در امر عفو را می پذیرم به شرط این که اگر گزارشی و چیزی علیه عفو و رسیدگی به وضع زندانیان به اطلاع حضرتعالی رسانند قبل از تصمیم مرا بخواهید تا رفع شبهه بشود..... من اصرار داشتم تفویض حکم عفو به من را کسی نداند ولی برخلاف میل من آقای مقتدائی در یک مصاحبه گفت و همه آن را فهمیده اند" (کتاب خاطرات منتظری، پیوست شماره 143)

2- مداحان منتظری، به جای اعتراف به مغلوب شدن جناح منتظری در مقابل جناح خامنه ای و رفسنجانی و برکناری منتظری از امور دولتی در سال 68، نسبت مظلومیت به او داده و با تکیه بر این امر، سعی دارند او را در طرف مردم قرار می دهند. در حالی که چنین نیست و منتظری پس از کوتاه شدن دستش از قدرت ماشین دولتی نیز همچنان در صف مقابل مردم ماند. با تکیه بر همه اسناد و مدارک و از جمله نشریات خود رژیم و کتاب خاطرات منتظری، رفسنجانی و خامنه ای از سال 1365 با همبازی احمد خمینی در رقابت با منتظری و برای کنار زدن او به مثابه یک رقیب، مدام بر علیه او دسیسه می چیدند و بالاخره نیز موفق شدند امامشان را وادار کنند که وی را از مقام "ولیعهدی" خود بر کنار کند؛ و بعد احمد خمینی بر علیه او در روزنامه ها "رنج نامه" منتشر ساخت. این ها زمینه های کوتاه کردن دست منتظری از قدرت بود که در سال 68 تحقق یافت. واقعیت این است که **خامنه ای و رفسنجانی برای کنار زدن هر گونه رقیبی از سر راه خود، با منتظری دعوای "خانوادگی" داشتند** و مغلوب و یا به اصطلاح "مظلوم" واقع شدن منتظری در آن مصاف قدرت، نمی تواند او را وارد صف مردم بکند. اساساً باید دانست که بروز اختلافات شدید و رشد تضاد در میان سردمداران جمهوری اسلامی، امری همیشگی در این رژیم بوده است. مثلاً تضاد بین بنی صدر با بهشتی و حزب جمهوری اسلامی یکی از آنهاست که باعث شد بنی صدر با این که مقام ریاست جمهوری را داشت، از کشور بگریزد. اما در مورد منتظری می توان دید که او به هر حال آنقدر مقرب دستگاه دولتی بود که حتی پس از بزیر کشیده شدن از مقام جانشینی خمینی و بعد از این که خامنه ای موفق به اشغال این مقام در جمهوری اسلامی شد نیز همچنان در کشور ماند و در چهارچوب اهداف و امیالش به اموری غیر دولتی پرداخت.

3- یکی از دروغ های بزرگی که به نفع منتظری مطرح شده، این است که گویا او از موضع دلسوزی با مردم و رعایت حقوق بشر و از این قبیل، مخالف قتل عام زندانیان سیاسی در سال 1367 بوده است؛ و در ضمن این دروغ را به مردم القاء می کنند که گویا اختلاف وی با خمینی از سال 67 آنهم بر سر اعدام زندانیان سیاسی شروع شد یا بالا گرفت (از جمله رادیو بی بی سی چنین ادعائی را مطرح کرده). در حالی که چنین نیست و این ادعا خلاف واقعیت است.

اختلاف منتظری با خمینی نه در سال 67 در ارتباط با قتل عام زندانیان سیاسی بلکه در سال 65 یعنی دو سال قبل از آن در ارتباط با مهدی هاشمی (برادر داماد منتظری) که به گفته خمینی متهم به "جنایات بسیار" بود، بوجود آمد. مردم ایران که در 6 مهر ماه سال 66 شاهد اعدام **مهدی هاشمی** بودند، بخوبی می دانند که اختلاف بر سر چه بود، و چه زمانی بالا گرفت. اتفاقاً خاطرات خود منتظری هم کذب چنان ادعائی را برملا می سازد و نشان می دهد که منتظری چطور برای نجات برادر دامادش تلاش کرد و چگونه بر سر این موضوع با خمینی در افتاد. (رجوع شود به پیوست شماره 142 و 143). باید دانست که "مهدی هاشمی در افشای ماجرای سفر مخفیانه رابرت مک فارلین، دستیار

الکساندر هیگ، وزیر امور خارجه در دولت رونالد ریگان به ایران دست داشت. هدف اصلی سفر مک فارلین از جمله فروش تسلیحات اسراییلی به ایران برای استفاده در جنگ با عراق بود. با افشای سفر او، این ماجرا رسوایی "ایران کنترا" نام گرفت. (نقل از بی بی سی، 29 آذر 1388).

از طرف دیگر، ضمن تأکید بر کاراکتر متفاوت منتظری با خیلی از جلادان جمهوری اسلامی، باید با دقت متوجه بود که مخالفت او با آن جنایت بزرگ در سال 67، به گونه ای که خود منتظری تأکید کرده است، تنها از زاویه مصالح و منافع رژیمشان بود، چرا که آن کشتار چنان شقاوت آمیز بود و چنان وسعتی داشت که او از عواقب آن برای نظام جمهوری اسلامیشان بیمناک بود. منتظری اعتقاد داشت که انجام چنان جنایتی به ضرر جمهوری اسلامی تمام خواهد شد و دلایل خود را نیز درست از این زاویه در نامه ای به خمینی به تاریخ 67/5/9 توضیح داده است. او بعدها در تاریخ 1371/11/21 نیز موضع خود را در این مورد مطرح و با روشنی نشان داد که دغدغه او در سال 67 تنها و تنها حفظ رژیم جمهوری اسلامی بوده است: "...احمد آقا یک روز آمد اینجا، گفتم تو حالا را نگاه می کنی من می خواهم صد سال دیگر هم سوژه و بهانه ای نسبت به انقلاب نداشته باشند... به امام گفتم... در بعضی ارگان ها و یا در زندان ها تدبیهائی می شود، کارهائی می شود و می گویند نظر حضرت امام است. من از این رنج می برم که اینها را به حضرتعالی نسبت می دهند و چهره شما را ملکوک می کنند و من دلم می خواهد تا صد سال دیگر هم یک جوری باشد که این ولایت فقیه‌ی که بعد از هزار و چهار صد سال قدرت را در دست گرفته نقطه ضعفی نداشته باشد و نقطه ضعف ها به حضرتعالی نسبت داده نشود... تمام تذکراتی که من به ایشان کتباً و یا شفاهاً می گفتم غرضم این بود که نقطه های ضعف برطرف شود" (نقل از کتاب خاطرات منتظری پیوست شماره 159).

بدخواهان، کار فریب مردم را به جانی رسانده اند که با استناد به نامه فوق الذکر منتظری، او را فردی شجاع و طرفدار زندانیان سیاسی جلوه می دهند حتی مطرح می کنند که گویا او اولین کسی بود که به آن اعدام ها اعتراض کرد. اما، منتظری که نامه یا حکم خمینی برای انجام آن جنایت بزرگ را دو روز بعد از نوشته شدنش در اختیار داشت و خود در صفحه 348 کتاب خاطرات خود اعتراف می کند: "**دو روز بعد از نوشته شدن آن نامه بدست من رسید**" یعنی خیلی زود از آن جنایت مطلع شده بود، مگر در همان زمان در ارتباط با مردم کاری انجام داد؟ و آیا او حداقل خبر آن جنایت بزرگ را به گوش مردم ایران و خانواده های زندانیان رساند که امروز نسبت شجاعت به او داده شده و او را اولین معترض به آن جنایت معرفی می کنند؟ تاره، وقتی خود منتظری با تأکید مطرح کرده است که زاویه مخالفتش نه دلسوزی برای زندانیان بلکه حفظ ولایت فقیه (بخوان دیکتاتوری) تا صد سال دیگر بود، چرا باید با القاب غیر واقعی مدح او را گفت! در سال 67 این تنها نیروهای چپ و مترقی و نیروهائی از اپوزیسیون مخالف جمهوری اسلامی بودند که اگر چه از ابعاد وسیع کشتار زندانیان سیاسی با خبر نبودند ولی در هر حدی که از آن مطلع شدند، با همه توان خود سعی در افشای آن جنایت نمودند. در حالی که منتظری علیرغم اطلاع از ابعاد باور نکردنی آن کشتار چنین نکرد. او تنها پس از آن که با همت و مبارزات پی گیر خانواده های جانباختگان به خصوص در خاوران و همچنین با خاطره نویسی بعضی از زندانیان جان بدر برده از آن قتل عام فجیع، موضوع در جامعه پخش شد، در سال 1379 یعنی دوازده سال بعد از آن جنایت، مبادرت به انتشار کتاب خاطرات خود نمود و در این کتاب نامه ای را درج کرد که معلوم شد در پشت درهای بسته آن را برای خمینی نوشته و از آنجا که وی چنان قتل عامی را به نفع و صلاح تداوم عمر رژیم جمهوری اسلامی نمی دید، از این نقطه نظر، تذکراتی داده است. بنابراین، کسانی که برای گمراه ساختن مردم و تحمیق آنان به نفع رواج رفرمیسم خویش، منتظری را اولین فرد مخالف به اعدامهای سال 67 جا می زنند، بهتر است حداقل توضیح دهند که البته هیچکس در جامعه

ایران در زمان وقوع آن فاجعه از مخالفت منتظری مطلع نشد، چرا که وی حتی برای آگاه کردن مردم از آن جنایت، به کمترین اقدامی دست نزد.

بدون دچار شدن به هیچ توهمی می توان به این امر اندیشید که اگر رأفتی در منتظری نسبت به جوانان و مردم ایران وجود داشت، اساساً او از سران حکومتی نمی شد که هزاران نفر از مردم ایران و از جمله مبارزین دوره شاه را به "جرم" آزادیخواهی، زندانی کند و بعد بخشی از آنها را در اوایل سال های 60 و بخشی دیگر را در سال 67 قتل عام نماید. قبل از این تاریخ و درست در همان دوره ای که منتظری یکی از گردانندگان رژیم جمهوری اسلامی بود، دسته دسته از جوانان، زنان حامله، مادران، پیران و نوجوانان و کودکان را به جوخه های تیرباران می سپردند، و برای زندانیان سیاسی جان بدر برده از آن کشتارها نیز در زندان، شرایط بسیار غیر انسانی و وحشتناک بوجود آورده بودند. اعدام دختران جوان و تجاوز به آنها به مثابه دختران باکره نیز درست در زمان قدرتمداری منتظری در زندان ها صورت می گرفت. منتظری همان طور که در پیوست 143 کتاب خاطرات خود معلوم می کند، در همان زمان از همه این واقعیت ها مطلع بوده، بگونه ای که در سال 1365 در جریان رشد تضادهایش با خامنه ای و رفسنجانی، از آن اطلاعات به نفع خود استفاده کرده و به خمینی نوشته بود که: "حدود هشت سال است که با خشونت و اعدام زیاد و بازداشت زیاد و مصادره های بیجا حکومت کردیم و به جانی نرسیدیم".

در جمع بندی خلاصه وار از مطالب فوق باید تأکید کرد که منتظری در کنار خمینی و دیگر سران جمهوری اسلامی مسئولیت همه کشتارها، مصیبت ها و فجایعی را دارد که از آغاز روی کار آمدن این رژیم بر مردم رنجیده ایران و به خصوص بر زنان جامعه تحمیل شد و سی سال است که همچنان ادامه دارد. هر چند او از سال 68 به بعد دیگر مستقیماً در امور دولتی دخالت نداشت ولی به عنوان یکی از مدافعین موثر نظام جمهوری اسلامی تا آخر عمر در شکل و شیوه خاص خود به این رژیم خدمت نمود. از این روست که منتظری نه در کنار توده های تحت ستم ایران بلکه در صف مقابل آنها قرار داشت.

باشد که نسل جوان ما بتواند خود را از زیر تبلیغات گمراه کننده رها نموده و با تشخیص دشمنان از دوستان خویش، راه مبارزاتی خود را به پیش ببرد.

* این مقاله چند روز بعد از درگذشت منتظری نوشته شد ولی هنوز کاملاً به پایان نرسیده بود که با پیش آمدن مسایلی و از جمله لزوم برخورد به مبارزات قهرمانانه ای که توده های مبارز با استفاده از مراسم مذهبی عاشورا در شش دی ماه برپا نمودند، تا این زمان فرصت و امکان چاپ نیافت. در ضمن برای کسب اطلاعات بیشتر در مورد مواضع منتظری در مورد قتل عام زندانیان سیاسی، به کتاب "در جدال با خاموشی، تحلیلی از زندانهای جمهوری اسلامی در دهه 60" از نویسنده این سطور، قسمت "فاجعه سال 67 و اختلافات تاکتیکی سران جمهوری اسلامی" (صفحات 581-565) رجوع کنید.

